



کلیات اشعار
وقاری طوسی یزدی

سروده

مولانا محمد امین وقاری طوسی یزدی

(سده یازدهم هجری)

تصحیح و تعلیقات
مقدمه

علیرضا فرجامی



- سرشناسه : وقاری یزدی، محمد امین بن عبدالفتاح، قرن ۱۱ ق.
- عنوان و نام پدیدآور : کلیات اشعار وقاری طبسی یزدی / سروده مولانا محمد امین وقاری طبسی یزدی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات علیرضا فرجامی.
- مشخصات نشر : تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۴۰۰.
- مشخصات ظاهری : یک صد و یک، ۸۱۳، ۸ ص: نمونه.
- فروست : میراث مکتوب؛ ۳۶۹. زبان و ادبیات فارسی؛ ۸۲
- شابک : 978-600-203-245-4
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت : پشت جلد آوانویسی شده:
- Kulliyat-i Ash'ar-i Vaqari Tabasi Yazdi Mawlana Muhammad Amin...
- یادداشت : کتابنامه:ص. ۸۰۷-۸۱۳
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : وقاری یزدی، محمد امین بن عبدالفتاح، قرن ۱۱ ق.
- موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۱ ق.
- Persian poetry-17th century
- شناسه افزوده : فرجامی، علیرضا، ۱۳۵۵ - ، مقدمه‌نویس، مصحح
- شناسه افزوده : امیری، مصطفی [مترجم]
- شناسه افزوده : مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب
- رده‌بندی کنگره : PIR ۶۵۹۲
- رده‌بندی دیویی : ۸۱۴ / ۱ فا
- شماره کتابشناسی ملی : ۸۶۷۳۴۰۱
- وضعیت رکورد : فیپا

کلیات اشعار
وقاری طوسی نرودی

سروده

مولانا محمد امین وقاری طوسی نرودی

(سده یازدهم هجری)

تصحیح و تعلیقات
مقدمه

علیرضا فرجامی



کلیات اشعار وقاری طبسی یزدی

سروده: مولانا محمدامین وقاری طبسی یزدی (سده یازدهم هجری)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: علیرضا فرجامی

ناشر: میراث مکتوب

مدیر تولید: محمد باهر

مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

ترجمه گزیده مقدمه به انگلیسی: مصطفی امیری

صفحه‌آرا: رضا سلگی

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها با جلد شومیز: ۲۳۰۰۰۰ تومان

بها با جلد سخت: ۲۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۲۴۵-۴

چاپ (دیجیتال): میراث

شماره فروش:

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۰۶۲۵۸، دورنگار: ۶۶۴۹۰۶۱۲

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

<http://www.MirasMaktoob.ir>

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دریابی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران در خمی‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامده‌ها ایرانیان است. برعمدهٔ بزرگی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همهٔ کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیین آنها انجام گرفته و صد کتاب و رساله از شنندگان آشنایافته هنوز کار نگرفته بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها بطبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تبیین صحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب‌ها و رساله‌های خطی و طیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاد شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای از شنندگان از متون و منابع تحقیق به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.


اکسپدیرانی

مدیرعامل مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

تقدیم به:

گل‌های بوستان زندگی‌ام

مرضیه و محمد امین



فهرست مطالب

◆◆◆

سیزده	مقدمه مصحح
پانزده	شرح زندگانی و احوال وقاری یزدی
یک	زادگاه و تاریخ ولادت وقاری
یک	نام و لقب و شهرت
دو	نسب و خاندان و فرزندان
چهار	سفرهای شاعر
بیست و شش	دین و مذهب شاعر
بیست و نه	دانش و هنر وقاری
سی و یک	سخن‌سنجی و نقدها و داوری‌های ادبی وقاری
سی و دو	استادان وقاری
سی و پنج	شاعران هم‌روزگار
سی و هشت	ممدوحان شاعر
چهل و یک	شاه عباس دوم
چهل و یک	شاه سلیمان صفوی
چهل و دو	محمدی خان بیک
چهل و دو	

- میرزا محمد مهدی صدر چهل و سه
- میرزا علیرضا شیخ الاسلام چهل و چهار
- اغورلوخان چهل و چهار
- مولانا محمد شفیع یزدی ملقب به دانشمندخان چهل و چهار
- مولانا محمد صادق یزدی چهل و پنج
- صفی الدین محمد قاضی یزد چهل و پنج
- میرزا محمد هاشم چهل و پنج
- ایرج خان چهل و شش
- آثار وقاری چهل و شش
- پایان زندگی وقاری پنجاه
- چکیده شرح احوال و زندگی شاعر پنجاه و چهار
- سبک شناسی شعر وقاری پنجاه و شش
- خصایص زبانی پنجاه و هفت
- واژه گزینی پنجاه و هفت
- انواع ترکیب های نو شصت و سه
- تکرار قافیه و کاربرد قافیه میانی شصت و هفت
- ردیف های اسمی کم کاربرد شصت و نه
- ویژگی های فکری و محتوایی شصت و نه
- وسعت مشرب و تجلی عشق و عرفان در شعر وقاری شصت و نه
- سرزنش زاهد هفتاد و یک
- نکوهش عقل و ستایش عشق هفتاد و یک
- توصیه به قناعت هفتاد و یک
- فخر و خودستایی هفتاد و دو
- دل نبستن به دنیا و عطا هایش هفتاد و دو
- بی قدری دانا و کامروایی نادان هفتاد و دو
- شکوه از فقر و بینوایی هفتاد و سه
- جنبه های ادبی و بلاغی هفتاد و سه
- تشبیه هفتاد و پنج

هفتاد و پنج	تشبیه معکوس
هفتاد و شش	تشبیه مرکب
هفتاد و شش	تشبیه جمع
هفتاد و شش	استعاره
هفتاد و هفت	تشخیص
هفتاد و نه	تجربید
هفتاد و نه	پارادوکس
هشتاد	اسلوب معادله
هشتاد و یک	صنایع بدیعی
هشتاد و یک	آرایه‌های لفظی
هشتاد و یک	جناس
هشتاد و یک	جناس تام
هشتاد و دو	جناس ناقص
هشتاد و دو	جناس مرکب
هشتاد و دو	جناس لفظ
هشتاد و دو	جناس خط
هشتاد و سه	جناس زائد
هشتاد و سه	جناس مطرف
هشتاد و سه	جناس مذیل
هشتاد و سه	جناس مضارع
هشتاد و سه	جناس اشتقاق
هشتاد و چهار	قلب
هشتاد و چهار	نغمه حروف (واج‌آرایی)
هشتاد و چهار	موازنه و مماثله
هشتاد و پنج	ترصیع
هشتاد و پنج	ردّ الصدر الی العجز
هشتاد و پنج	ملمّع
هشتاد و پنج	تضمین

آرایه‌های معنوی.....	هشتاد و شش
تضاد و طباق.....	هشتاد و هفت
حسن تعلیل.....	هشتاد و هفت
اقتباس.....	هشتاد و هفت
حرف‌گرایی.....	هشتاد و نه
واج‌آرایی.....	هشتاد و نه
تنسيق الصفات.....	نود
استخدام.....	نود
مراعات النظر.....	نود
ذمّ شبیه به مدح.....	نود
تجاهل العارف.....	نود
ارسال المثل.....	نود و یک
ردّالقافیه.....	نود و یک
حسامیزی.....	نود و یک
ایهام تضاد.....	نود و یک
معرفی نسخه‌ها و روش تصحیح.....	نود و یک
معرفی نسخه‌های دیوان وقاری.....	نود و یک
- تهران، ملک، شماره نسخه: ۵۲۲۳.....	نود و دو
- قم، مرعشی، شماره نسخه: ۱۳۱۷۵.....	نود و دو
گزارش یک خطا.....	نود و سه
روش تصحیح متن.....	نود و چهار
سپاسگزاری.....	نود و شش

کلیات دیوان اشعار.....	۱
دبیاچه.....	۳
قصاید.....	۱۱
قطعات.....	۲۱۷
غزلیات.....	۲۳۹
رباعیات.....	۴۶۵

۴۸۷	وَلَهُ فِي التَّوَارِيخِ
۵۴۵	وَلَهُ فِي الْمَثْنَى
۵۵۵	مُعَمَّات
۵۶۹	تعلیقات و توضیحات
۶۶۱	نمایه‌ها
۶۶۳	اقتباس‌ها و درج‌های قرآنی و روایی
۶۶۶	اعلام
۶۷۷	مناصب و مشاغل
۶۷۸	ابیات، عبارات، جملات و ترکیبات عربی
۶۸۳	لغات و ترکیبات
۷۹۳	راهنمای تعلیقات و توضیحات
۸۰۷	منابع

مقدمه مصحح

عصر صفوی را می‌توان یکی از بهترین دوره‌های رواج زبان و ادب فارسی در آسیا و به‌ویژه در شبه‌قارهٔ هند دانست؛ زیرا بر اثر توجه و همت شاهان و فرمانرایان پارسی‌دوست گورکانی هند، شعر و سخن پارسی در آن سرزمین، رونق و گسترش بی‌مانندی یافت تا آنجا که زبان فارسی به صورت زبان رسمی دربار هند و زبان شعر و سیاست درآمد. شاعران و نویسندگان بسیاری از میان مردم کشمیر و دهلی و لاهور و دیگر نواحی ظهور کردند و نوشته‌ها و سروده‌های فراوانی به فارسی آفریده شد.

در ایران اما وضع به گونه‌ای دیگر بود. هرچند در طول دورهٔ صفوی برخی رجال، دوستدار ادب و مشوق شعر بودند؛ غالباً شاهان و شاهزادگان این خاندان به شعر و ادب فارسی و ترویج آن و تشویق و حمایت شاعران و سخنوران توجهی نداشتند. برای این بی‌توجهی هم دلایلی ذکر کرده‌اند: «علت اساسی این بی‌توجهی نخست آن بود که دولت صفوی به دست ترکمانان پایه‌گذاری شده و خاندان سلطنتی تا مدتی طولانی با همین ترکمانان وصلت داشتند و زبان اصلی آنان ترکی بود نه فارسی... علت بزرگ دیگر، نفوذ و دخالت ترکمانان قزلباش در کارهای اساسی و اصلی کشور بود که از عهد شاه اسماعیل

تا مدتی طولانی ادامه داشت.» (صفا، ۱۳۶۹، ج ۱/۵: ۴۹۵) از این گذشته، شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران از سوی صفویه تعیین شد و توجه به پرورش و بزرگداشت علما مورد توجه جدی واقع گردید؛ زیرا سیاست دینی صفویان بر تقویت بنیاد تشیع متمرکز بود. این موضوع نیز از توجه شاهان صفوی به شعر و حمایت از شاعران و برپایی مجالس و محافل ادبی، کم کرد و اگر احياناً توجهی هم صورت می‌گرفت بیشتر مبتنی بر تشویق شاعران به سرودن شعر در منقبت و مرثیه امامان شیعه بود.^۱ اتفاقاً این نوع شعر در این دوره، رواج و پختگی و تکامل چشمگیری یافت. چنان‌که ترکیب‌بند معروف محتشم کاشانی در مرثیه امام حسین (ع) و واقعه عاشورا^۲ از این دست است.

مجموعه این عوامل کسادی نسبی بازار شعر و ادب را در ایران عصر صفوی به دنبال داشت. از سوی دیگر، رونق بازار ادب در هند - که در پی حمایت‌ها و تشویق‌های دربار گورکانیان و امیران دکن حاصل شده بود - انگیزه سفر هند را در خاطر شاعران ایران دوچندان می‌کرد تا آنجا که شوق سفر هند در شعر برخی شاعران این دوره حتی به صورت مضمون شعری^۳ هم تبلور یافته است. تحمل سختی‌های این سفر دست‌کم از دو جنبه قابل توجه بود: یکی رسیدن به رفاہ نسبی به دنبال دریافت صلہ‌ها و بخشش‌ها، و دیگر بروز استعداد و افزایش مهارت شعری در سایه وضع مساعد و مناسب دربار هند و کسب مایه‌های کمال و نام‌آوری. از این رو بسیاری از شاعران ایران از جمله کلیم و طالب و صائب و ... به هند سفر کردند.

۱. نخستین کسی که در دوران صفوی بی‌علاقگی خود را نسبت به شاعران و شنیدن قصیده مدحی و غزل و قطعه از آنان ابراز کرد، شاه تهماسب بود که... از این راه شاعران را متوجه سرودن شعر در منقبت و مرثیه امامان کرد و یا به عبارت دیگر این نوع شعر را که سابقه طولانی در ادب فارسی پیدا کرده بود، به نوعی رواج و روایی بخشید. (صفا، ۱۳۶۹، ج ۱/۵، ۴۹۳).
۲. ترکیب‌بند معروف محتشم در بیان واقعه کربلا که به اقیاء از «هفت بند حسن کاشی» سروده است با این مطلع آغاز می‌شود:
باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
و همچنان تا روزگار ما زینت‌بخش محافل عزای سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) است.
۳. چنان‌که صائب تبریزی گوید:
همچو شوق سفر هند که در هر سر هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

«بر روی هم رفته توجه و علاقه پادشاهان صفوی به شعر و ادب کم ... و اگر بخواهیم آن را در کفه‌ای برابر آنچه در هند بود بنهیم حاصلی که از این مقایسه به دست می‌آید به گفتن نمی‌ارزد و ظهور شاعران متعدد را در عهد صفوی در واقع مدیون ادامه سنت عهد تیموری و شوق‌انگیزی بازار هند و نیز توجه چند تن معدود از صاحب‌قدرتان محلی ایران نسبت به اهل علم و ادب هستیم. از جمله این صاحب‌قدرتان مشوق، غیاث‌الدین میرمیران و پسرش شاه خلیل از بازماندگان خاندان شاه نعمت‌الله ولی در ایران‌اند که به سبب وصلت با خاندان صفوی اهمیت و اعتباری خاص داشتند و در یزد بساط حکومتی شاهانه گسترده بودند.» (همان: ۵۰۲-۵۰۳) چند صباحی بعد از همین دوران است که وقاری به دنیا می‌آید و در محیط دینی، فرهنگی و ادبی یزد نزد استادان بزرگی پرورش می‌یابد.

شرح زندگانی و احوال وقاری یزدی

بسیاری از احوال وقاری و حوادث و فراز و فرودهای دوران زندگی او بر ما معلوم نیست. با این حال دقیق‌ترین اطلاعات درباره زندگی و احوال او را مدیون آثار خودش و معدود پژوهشی که درباره اثر منشورش صورت گرفته، هستیم. نقل‌های تذکره‌ها با وجود اخبار مفید، غالباً مختصر، تکراری و گاه در تناقض با یافته‌های متن اثر و منابع معتبرتر هستند؛ لیکن در مجموع می‌توان از مقایسه گزارش تذکره‌ها و واکاوی آنها و بررسی و تحلیل آثار خود شاعر، معرفی نسبتاً درست و مفید و کامل از شخصیت و زندگی و احوال و آثارش به دست داد.

در این بخش پس از نقل گزارش تذکره‌ها و سایر منابع کوشش می‌شود تا کامل‌ترین معرفی استخراج و ارائه گردد. از این رو ابتدا منابع عصری، سپس منابع متأخر و در ادامه سایر مآخذ بررسی می‌گردد.

قدیمی‌ترین اثری که از وقاری سخن می‌گوید و از منابع عصری در ترجمه احوال او به حساب می‌آید، تذکره نصرآبادی نوشته محمدطاهر نصرآبادی است. او در سه موضع

از تذکره معروف خود از وقاری یاد کرده است. در بخش علما و فضلا به معرفی او می‌پردازد و می‌گوید: «ملاً محمّد امین وقاری تخلص خلف مولانا عبدالفتاح، برادر مرحوم مولانا عبدالکریم طبسی که از مشاهیر فضلاست و در شیراز می‌بوده. مولانا شمس‌الدین محمّد طبسی که در تذکره دولشاهی بعضی از کمالات نیکوخصالش بر سبیل اجمال مذکور است جدّ اعلای ایشان است. از آن تاریخ تا حال، فضل و شعر از آن سلسله نگسیخته. مشارالیه چون در یزد بسیار بوده به یزدی مشهور است. به انواع کمالات آراسته، پیوسته بر بساط پرهیزگاری متمکن و در مقام صبر و رضامندی ساکن است. در اکثر علوم خصوصاً شعر و انشا و معما و صنایع و بدایع شعری زبده بود.» (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۲۶۰) نصرآبادی در بخش تواریخ تذکره خود بار دیگر از او چنین یاد می‌کند: «مولانا محمّد امین الوقاری الیزدی ولد مولانا عبدالفتاح طبسی که در تحت فضلا مذکور شده. تواریخ پسندیده بسیار دارد. از آن جمله به چهار تاریخ اکتفا نمودیم.» (همان: ۷۴۱) و در بخش معنیات به اختصار می‌گوید: «مولانا محمّد امین وقاری اصل ایشان از طبس است و احوالش در تحت علما به تفصیل قلمی شد.» (همان: ۷۹۵) همچنین در شرح حال نجاتی بافقی، به اقتضای مطلبی از وقاری یاد کرده و او را «آخوند ملاً وقاری» خطاب کرده است. (ر.ک. همان: ۴۶۵)

بعد از نصرآبادی یا تقریباً همزمان با او، مستوفی بافقی در تاریخ مشهور خود موسوم به جامع مفیدی گزارشی از احوال وقاری به دست می‌دهد. تألیف این کتاب بنا به تحقیق استاد ایرج افشار یزدی، پس از هشت سال در سال ۱۰۹۰ ه. ق. یعنی در زمان حیات وقاری پایان یافته است. گزارش حال وقاری در جامع مفیدی چنین آمده است: «جامع الکمالات مولانا محمّد امین متخلص به وقاری جوان مستعد سخندان و شاعری بلیغ فصیح، فصیح‌زبان، به مکارم اخلاق آراسته و در نظم و نثر گوی فوق و رجحان از ابنای زمان ربوده است و در خط ثلث و نسخ و تعلیق به قلم اعجاز کردار، خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده. آن جناب خلف مولانا عبدالفتاح برادر مرحوم عبدالکریم طبسی است و جدّ اعلای او مولانا شمس‌الدین محمّد طبسی بود که در تذکره دولشاهی بعضی از

کمالات نیکوخصالش بر سبیل اجمال مذکور است. و از آن تا حال تاریخ، فضل و شعر از آن سلسله [ن]گسیخته. مولانا محمد امین چون در یزد بسیار بوده به یزدی شهرت یافته. در مبادی حال و اوان جوانی به مصاحبت عمش مولانا عبدالکریم از بلده طبس که مولد و منشأ او بود به قصبه طیبه بافق و خطه دلگشای یزد خرامیده به کسب علوم دینی و دنیوی و استعداد ظاهری اشتغال نموده به درجه کمال رسید و پیوسته با اکابر آن ولایات گوی مصاحبت می‌باخت و در شهور سنه سبعین و الف از بلده بهشت‌بنیاد یزد هجرت نموده به دارالسلطنه اصفهان شتافت و به دستگیری استعداد و قابلیت، مقبول اعظام و امرا و خوانین گردیده به صحبت فیض‌مآثرش مستفیض می‌گردند. (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۷) در همین گزارش نسبتاً کوتاه - که خود اساس استناد و نقل بیشتر تذکره‌ها قرار گرفته - چند نکته قابل تأمل وجود دارد که آقای ابویی مهریزی هم در مقدمه‌ای که بر گلدسته اندیشه، اثر منثور وقاری نوشته‌اند، بدان اشاره کرده‌اند: نکته اول اینکه مستوفی بافقی، در فاصله سال‌های ۱۰۸۲-۱۰۹۰ که سال‌های آغاز تا انجام اثرش می‌باشد، وقاری را «جوان مستعد سخندان» معرفی کرده در حالی که شاعر در این سال‌ها در اوایل دوره پیری خود بسر می‌برده و حدوداً شصت سال از عمرش گذشته بوده است. نکته دیگر اینکه به مهاجرت وقاری به همراه عمویش از طبس به یزد اشاره می‌کند و حال آنکه از دیباچه‌ای که وقاری، خود بر دیوانش نگاشته از مهاجرت پدرش به یزد یاد می‌کند و از متن سخنانش به خوبی استنباط می‌شود که او در یزد به دنیا آمده است. درباره این دو نکته در بخش «زادگاه و تاریخ تولد وقاری» به تحلیل و بررسی بیشتر خواهیم پرداخت.

بعد از نصرآبادی و مستوفی بافقی، سایر تذکره‌نویس‌ها تقریباً حرف تازه‌ای درباره شاعر ندارند و مطالبشان تکرار و خلاصه گزارش آن دو است چنان که از سفینه خوشگو خبر خاصی به دست نمی‌آید: «ملاً محمد امین وقاری تخلص، خلف مولانا عبدالفتاح، برادر مولانا عبدالکریم طبسی است. جد اعلای ایشان مولانا شمس‌الدین محمد طبسی که ذکرش گذشته بوده. چون امیر وقاری در یزد بسیار مانده به یزدی مشهور شده. بسیار به کمالات آراسته. از بزرگان شعراء بوده» (خوشگو، ۱۳۸۹: ۷۷۷)

واله داغستانی در ریاض الشعراء همان نقل‌های قبلی را مختصرتر تکرار می‌کند و می‌گوید: «مولانا محمد امین وقاری اصلش از طبس است، چون مدت‌ها در یزد ساکن بوده به یزدی اشتها دارد مجموعه کمالات هنرمندی بوده.» (واله داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۴۶۷) رحم علیخان ایمان در تذکره خود موسوم به منتخب اللطائف در ترجمه حال وقاری می‌نویسد: «محمد امین وقاری تخلص، از فرزندان شمس‌الدین طبسی است. چون در یزد بسیار مانده مشهور به یزدی شده. در علوم و فنون و نظم و نثر ید بیضا داشت. نثر گلدسته که از منشیات اوست دال بر کمال است.» (ایمان، ۱۳۴۹: ۴۲۱) نکته قابل توجه در گزارش صاحب این تذکره اشاره او به منشآت وقاری به نام گلدسته [اندیشه] است که در هیچ‌یک از تذکره‌های بررسی شده، به آن اشاره نشده است. البته عدم ذکر آن دست‌کم در جامع مفیدی قابل توجیه است؛ چه وقاری، بنا بر نقل الذریعه، گلدسته اندیشه را در سال ۱۰۸۳ ه. ق. تدوین کرده است - که یقیناً بعد از این تاریخ هم نامه‌هایی بدان افزوده و ما در بخش آثار وقاری بدان اشاره خواهیم کرد - بنابراین مستوفی بافقی که در سال ۱۰۸۱ ه. ق. یزد را به قصد سفر هندوستان ترک کرده و اثر خود جامع مفیدی را در سال ۱۰۹۰ ه. ق. در مولتان به پایان رسانده، احتمالاً از تألیف آن بی‌خبر بوده است.

هرچه از زمان حیات شاعر و منابع عصری و متقدم فاصله می‌گیریم و به تذکره‌های متأخر نزدیک می‌شویم، با ورود برخی اطلاعات اشتباه به متن مطالب مربوط به زندگی و احوال او روبرو می‌شویم. صدیق حسن خان صاحب تذکره شمع انجمن تنها یک جمله کوتاه در معرفی وقاری آورده و یک بیت هم از او نقل کرده است: «ملا امیر یزدی شاعر عالی ضمیر بود، منه:

به رنگ رشته که از بخیه‌های زخم کشند کشم چو آه دود خون دل به دامانم
(صدیق حسن خان، ۱۳۸۶: ۷۹۷)

در همین یک جمله کوتاه، اگر «ملا امیر» سهو کاتب یا مصحح نباشد، «ملا [محمد] امین» صحیح است. از تذکره‌های متأخر هم مطلب درخور توجهی به دست نمی‌آید. عبرت نایینی در مدینه‌الادب یک مطلب بسیار کوتاه آورده، آن هم اشتباه: «نامش محمد

امین، وفاتش در سال یکهزار و هفتاد اتفاق افتاد.» (عبرت نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۹) یقیناً تاریخ مذکور - چنان که بعداً خواهیم دید - خطاست. آنچه در تذکره شبستان در ترجمه حال وقاری آمده، تکرار مطالب جامع مفیدی است جز سال وفات او، که آن هم اشتباه است: «اسم شریفش محمد امین و صاحب اشعار دلنشین. مشار الیه جامع کمالات بوده، چنانچه در نظم و نثر گوی تفوق و رجحان از همگان خود می‌ربود. در اوایل حال با عمش ملا عبدالکریم از بلده طبس که مولد و منشأ ایشان است از راه بافق متوجه دارالعباده یزد گردیده و در خط ثلث و نسخ و نستعلیق و شکسته و سایر خطوط متداوله به قلم صنعت، خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده با اکابر این ولادت همنشینی را دریافته و در شهور سنه هزار و هفتاد هجری روی از این عالم برتافته به فرادیس جنان شتافته.» (مدرّسی، ۱۳۷۹: ۵۵۹) در رباعه الادب هم، این مطالب و ابیات در گزارش حال وقاری آمده است: «ملا محمد امین، پسر عبدالفتاح شیرازی که به جهت کثرت اقامت در یزد به یزدی مشهور است. از شعرای نامی و بسیار متقی، در مقام صبر و رضا ثابت، در بسیاری از علوم متداوله خصوصاً در معما و انشاء و فنون شعری ماهر، شعر او متین، بیانش خوش، خطش دلکش بوده و از او است:

اگرم زاهد شهر از نظر انداخت چه باک سایه پیر مغان از سر ما کم نشود

پرسد اگر کسی تو را بدر و هلال اشاره کن

جانب خود که همچنان جانب ما که همچین

«مراز دست هنرهای خویشتن فریاد

که هر یکی به دگرگونه داردم ناشاد»

صاحب ترجمه در سال هزار و هفتادم هجری قمری درگذشت. (مدرّس تبریزی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۳۸-۳۳۹) در همین مطلب مختصر چند نکته قابل نقد است: یکی اینکه شهرت پدر وقاری «طبسی» است نه «شیرازی» و این عموی وقاری به نام «عبدالکریم طبسی» است که به جهت سال‌ها اقامت و تدریس در شیراز به «عبدالکریم شیرازی»

مشهور شده بود. دیگر اینکه بیت سومی که نقل شده و ما آن را در گیومه قرار دادیم، از «ظهیر فاریابی» است که وقاری آن را در یکی از قصاید مشهور خود تضمین کرده است. و سوم، سال وفات شاعر که اشتباه است.

عبدالحسین آیتی در تاریخ یزد یا همان آتشکده یزدان در یک معرّفی مختصر و کلیّی به متابعت از تذکره‌های متأخر سال وفات شاعر را به اشتباه ۱۰۷۰ ثبت می‌کند: «وقاری، نامش محمّد امین، نثرش گزین، خطّش خوش و بیانش دلکش، در سال یکهزار و هفتاد نخل قامتش بر خاک هلاک افتاد.» (آیتی، ۱۳۱۷: ۳۴۳)

در چند منبع جدید و کم‌اهمیت نیز مطالبی عموماً مختصر، تکراری و گاه اشتباه درباره وقاری وجود دارد که از نقل قول آنها چشم‌پوشی می‌کنیم و تنها بدان ارجاع می‌دهیم: (ریحان یزدی، ۱۳۷۲: ۵۷۹)، (تفضّلی، فضائلی جوان، ۱۳۷۲: ۴۷۲)

صاحب الذریعه مطالب محققانه‌تری نسبت به برخی منابع متأخر ارائه می‌کند، البته برخی گزارش‌های او نیز قابل نقد است که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

دانشنامه مشاهیر یزد مفصّل‌تر به شرح احوال وقاری پرداخته، که همان مطالب قبلی است؛ اما یک مطلب جدید دارد و آن اینکه وقاری، شاگرد شیخ بهایی بوده است. در این باره در بخش استادان وقاری بحث خواهد شد. در مصنّفات شیعه به دو اثر وقاری، دیوان و گلدسته اندیشه اشاره شده است. (ر.ک. آقابزرگ، ۱۳۷۳، ج ۵: ۱۳۷۳)

هیچ یک از منابع از زندانی شدن وقاری سخنی به میان نیاورده‌اند؛ اما از اشعار خودش برمی‌آید که مدتی را در زندان به سر برده است. او در قصیده‌ای در مدح «محمّدی خان بیک» به این موضوع اشاره کرده است:

مرا که سلسله زلف یسار بسند نهاد	سپهرم از چه به زنجیر درکشید فریاد
چرا زمانه سرم پایمال زندان کرد	مرا که گردنم از بند غم نبود آزاد
چرا خممار غمم دردسر دهد دایم	مرا که ساقی دوران می نشاط نداد
زمانه مرغ دلم را شکست بال نشاط	نداشت حرمت صید حرم، زهی صیّاد
به داغ لاله قسم باغبان! که در همه عمر	نچیده‌ام گل عیسی ز بوستان مُراد

نبردهام من مسکین به دامن حسرت
کمر ز کینه ارباب هوش نگشاید
به غیر خارِ ندامت ز گلشن ایجاد
فغان ز کینه کشتی‌های چرخ بی‌بنیاد
هر آن خدنگ که در جعبه نفاق نهاد...
(نسخه ملک: ۱۲۵-۱۲۶)

دلیل زندانی شدن او معلوم نیست. از آنجا که شعرا عموماً بر این باورند که روزگار به کام انسان‌های نادان می‌گذرد؛ او نیز با تعلیلی شاعرانه علت گرفتاری‌ها و زندانی شدن خود را بر خورداری از دانش و کمال دانسته که حتماً موجبات دشمنی حاسدان را فراهم آورده است:

اگر نه گنج کمال است ذات بی‌مثلت
چرا به اژدر زنجیرت اقتران افتاد؟
(همان: ۱۲۶)

این گرفتاری را شخصی به نام میرزا خان، متخلص به «مُفرد» که ظاهراً از کارگزاران حکومت بوده برای وقاری به وجود آورده بود.

زادگاه و تاریخ ولادت وقاری

بدون تردید پدر و اجداد وقاری همگی اهل طبرس بودند. بیشتر منابع به این موضوع - چنان که گذشت - تصریح کرده‌اند؛ اما به زادگاه او اشاره صریحی نکرده‌اند؛ تنها در کتاب جامع مفیدی آمده است که: «در مبادی حال و اوان جوانی به مصاحبت عمش مولانا عبدالکریم از بلده طبرس که مولد و منشأ او بود به قصبه طیبه بافق و خطه دلگشای یزد خرامیده...» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۶) لیکن این گزارش مستوفی بافقی که مورخ معاصر وقاری است، بسیار قابل تأمل و در تناقض با گفته خود شاعر است و از آن روی که هر دو قبل از سفرهایشان در یزد اقامت داشته‌اند و بعید نیست یکدیگر را دیده باشند؛ عجیب می‌نماید. وقاری در دیباچه‌ای که بر دیوان خود نگاشته، می‌گوید: «چون اقتضای قضا... والد ماجد کمترین را از دارالسعادة طبرس که وطن اصلی و مسقط رأس او بود، حرکت فرمود و به قیادت قاید تقدیر، دارالعباده یزدش محل اقامت و مسکن

استقامت گردید، و از این حدیقه دلگشا و روضه جانفزا نهال وجود این بی‌برگ و نوا بردمید و به سرحد نشو و نما رسید...» (نسخه ملک: ۹) از این گفته چنین برمی‌آید که تولد شاعر در یزد اتفاق افتاده است. بنابراین نقل مستوفی بافقی که به مهاجرت وی از طبس به یزد در مصاحبت عمویش عبدالکریم و آن هم در اوان جوانی اشاره کرده است، درست نمی‌نماید. درباره تاریخ ولادت او در هیچ کدام از معدود منابع عصری یا نزدیک به زمان شاعر که از منابع نسبتاً معتبر ما به شمار می‌آیند، ذکری به میان نیامده است. بنابراین سال ولادتش به روشنی معلوم نیست. اما می‌بایست در ربع اول سده یازدهم ه.ق. اتفاق افتاده باشد؛ زیرا از ماده تاریخی که شاعر به مناسبت تولد فرزندش محمدجعفر سروده سال ۱۰۴۵ ه.ق. به دست می‌آید البته شاعر خود نیز ذیل ماده تاریخ به سال مذکور تصریح کرده است.

چو عصر ثامن از شهر معظم	مرا شد غنچه اقبال خندان
یکی دُر دانه از بحر عنایت	نهادم لطف یزدانی به دامان
به غوص گوهر تاریخ سالش	سوی بحر سخن گشتم شتابان
چو ماه چارده در جیب هاله	سر فکرت کشیدم در گریبان
خردپرور خیال کاملم گفتم	«محمد جعفر از دولت نمایان»

(نسخه ملک: ۳۸۷)

بنابراین اگر شاعر در زمان تولد فرزند حداقل بیست سال و حداکثر چهل و پنج سال داشته، بایستی خود در ربع اول سده یازدهم ه.ق. به دنیا آمده باشد.

نام، لقب و شهرت

در کتاب الذریعه از سه شاعر با تخلص وقاری نام برده شده است: یکی وقاری اصفهانی، معزالدین اصفهانی که به هند سفر می‌کند و در آنجا از دنیا می‌رود. دیگری وقاری تتوی، میرزا غازی ترخان حاکم قندهار که در سال ۱۰۲۰ ه.ق. درگذشته است. با موسیقی آشنا بوده و دیوانی پنج هزار بیتی داشته است. مشهور است تخلص «وقاری» را

به هزار رویه از شاعر دیگری خریده است و سوم وقاری طبسی که در میان تذکره‌نویسان به وقاری یزدی شهرت یافته و شاعر منظور ماست. (ر.ک آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۹: ۱۲۷۷)

وقاری در آثار خود بارها به نام خود و پدرش اشاره کرده است که کامل‌ترین صورت آن چنین است: «ابن عبدالفتاح محمّدامین الوقاری الطبسی ثمّ الیزدی» (وقاری، ۱۳۸۴: ۵) در اشعار خود گاه با اشارت‌های لطیف به نام و تخلص خود، مضمون آفرینی کرده است:

گهردل که سپردی به منش دیده تلف کرد

به سر دوست «وقاری» که درین باب امینم

(نسخه ملک: ۲۶۹)

به کجا شد آنکه گاهی تو کرشمه ساز گفתי

بنشین دمی «وقاری» که مرا امین رازی

(همان: ۳۱۹)

بیشتر منابع به‌ویژه منابع عصری و دست اول از او با خطاب «مولانا محمّد امین وقاری» یا «ملاً محمّد امین وقاری» یاد کرده‌اند. البته «وقاری» تخلص شاعر است که در قصاید و غزلیات و جای جای اشعارش به کار برده است. منابع مذکور نیز به لقب «وقاری» به عنوان «تخلص» شاعر، متذکر شده‌اند. از سوی دیگر وقاری به شهرت «یزدی» مشهور بوده و تذکره‌نویسان دلیل این شهرت را اقامت طولانی مدت وی در یزد دانسته‌اند و حال آنکه نه تنها بیشتر ایام عمرش را در یزد گذرانده بلکه به تصریح خودش – چنان‌که گذشت – تولّد و رشد و بالندگی‌اش در این شهر بوده است. این همه تصریح و اصرار تذکره‌ها بر شهرت «یزدی» وقاری شاید علاوه بر سنت نادرست تکرار عینی و بدون تحلیل مطالب از روی منابع پیشین، علت دیگری هم داشته است. به نظر نگارنده شهرت «یزدی» شاعر ممکن است در مقابل «اصفهانی» باشد نه «طبسی» زیرا تحقیقاً وقاری نزدیک به سی سال از بخش پایانی عمرش را در اصفهان سپری کرده و از

سوی دیگر، بنا بر نقل آقابزرگ، شاعری هم با شهرت «وقاری اصفهانی» وجود داشته، از این روی محمد امین وقاری به «وقاری یزدی» شهرت یافته است.

نسب و خاندان و فرزندان

جدّ اعلاّی وقاری مولانا شمس‌الدین محمد طبسی^۱ از بزرگان و شاعران اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم ه.ق. است. وقاری خود در دیباجه دیوانش از او با عنوان «مستجمع الفضایل و الکمالات» یاد کرده و طبع شعری خود را میراث آبا و اجدادی دانسته است: «از آنجا که نمک موزونیت سرشته طینت این سلسله است و از مستجمع الفضایل و الکمالات مولانا شمس‌الدین محمد طبسی که شیرذمه‌ای از احوالات کمالاتش بر سبیل اجمال در تذکره دولشاهی سیمت گزارش پذیرفته، به رسم ودیعت ابا عن جد به این خوشه‌چین خرمن ارباب کمال رسیده...» (نسخه ملک: ۹) منابع معتبر و دست اول نیز به این موضوع که شاعر از اعقاب شمس‌الدین طبسی است، تصریح کرده‌اند. پدر وقاری، مولانا عبدالفتاح طبسی - چنان‌که پیش‌تر اشاره شد - در اوایل سده یازدهم ه.ق. از طبس به یزد مهاجرت کرد. شاعر در مقدمه دیوان خود این رباعی را از پدرش نقل کرده است:

۱. شمس‌الدین محمد بن عبدالکریم طبسی از شعرای فاضل قرن هفتم هجری است. سفری به ماوراءالنهر رفته و چندی در بخارا بوده و در آنجا به خدمت رضی‌الدین نیشابوری رسیده و شاگردی او کرده است و هم به مجلس صدرالشریعه محمود بن احمد بخاری راه یافته و قصیده او را به مطلع:

آواز خروس سحری خاست ز هر سو
برخیز که صبح است و شراب است و من و تو

بدین مطلع جواب گفته:

از روی تو چون کرد صبا طره به یک سو
فریاد برآورد شب غالیه گیسو

اما بیشتر روزگارش را در هرات و بلخ گذاشته است. دیوانش به دوهزار بیت برمی‌آید و بیشتر اشعار شمس، در مدح نظام‌الملک صدرالدین محمد بن محمد وزیر سمرقند و دیگر امرای ترکستان است. قصاید شمس طبسی در دیوان شاعر استاد، حکیم ظهیرالدین فاریابی چاپ تهران ۱۳۲۴ قمری اشتباهاً به چاپ رسیده است.

تاریخ وفات این شاعر را هدایت در مجمع‌الفصا، ۶۲۴ و در ریاض‌العارفین ۶۲۶ به دست داده است. مرگ شاعر در هرات روی نمود. (آذر، ۱۳۳۶، ج ۱: ۲۶۳).

گه بسته آن زلف چو زنجیر شوم گه بر رخ دشت باد شبگیر شوم
آن بوالعجب که در تماشاگه عشق بر خود نگرم گهی که دلگیر شوم
(نسخه ملک: ۱۱)

و در جای دیگر از نصیحت پدر یاد می‌کند:

سخنی یاد دارم از پدرم که کم از گنج شایگان نبود
هنرآموز و آب روی اندوز که مرین سود را زیان نبود
بگذر از کام اگر هنر جویی که هنرمند کامران نبود
مطلب نان گر آبرو طلبی هرکه را آبروست نان نبود

(همان: ۱۶۵)

عموی وقاری عبدالکریم طبسی بیش از برادرش عبدالفتاح شهرت یافته است. وی در شیراز اقامت داشته و در آنجا به تدریس مشغول بوده، وی را از مشاهیر فضلا دانسته‌اند و از مقام علمی او تجلیل کرده‌اند. (ر.ک. نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۲۶۰) به جهت اقامت طولانی در شیراز به عبدالکریم شیرازی نیز مشهور شده است. وقاری چون خاقانی بیشتر تحت تأثیر و توجه عموی خود بوده است. از مجموع نامه‌های وقاری دو نامه به عمویش نوشته شده است. در این نامه‌ها از او با القاب «علّامی قمقامی مجتهد الانامی عم بزرگوار» یاد کرده است.

وقاری برادری به نام مولانا زین‌الدین علی داشته که در زمان حیات وقاری به سال ۱۰۸۵ ه.ق. فوت کرده و شاعر در سوگ برادر قطعه سوزناکی سروده با مطلع
فغان ز دست جفاییشه چرخ شعبده‌باز که بُرد از همه کس نرد هستی از دغلی
(نسخه ملک: ۴۰۳)

و در پایان ماده تاریخ وفات او را چنین ذکر کرده است:

به خون دیده «وقاری» رقم زد این تاریخ «به روز واقعه بادا علی شفیع علی»
(همان)

همچنین نامه‌ای پر درد در تعزیت فوت همین برادر به بستگان خود نوشته و این

رباعی را در رثای او آورده است:

از ناکامی به بی مثالی مَثَلَم
در کام امید زهر گردد عسلم
از دیده چگونه سیل خونم نرود
رفت از نظرم برادر بی بدلم

(وقاری، ۱۳۸۴: ۱۷۰)

این رباعی در صفحه ۳۵۳ نسخه ملک نیز آمده است.

میرزا محمد ربیعا و محمد جعفر نیز پسران وقاری هستند. محمد جعفر در سال ۱۰۴۵ ه.ق. متولد شده است. وقاری با سرودن ماده تاریخ‌های جداگانه سال تولد و ازدواج محمد جعفر و تولد پسر محمد جعفر به نام عبدالحسین را ثبت کرده است. ماده تاریخی که در تولد محمد جعفر سروده و برابر با سال ۱۰۴۵ ه.ق. می‌باشد، قدیمی‌ترین ماده تاریخ موجود در دیوانش است. محمد جعفر خطی خوش داشته و دیوان اشعار پدرش را در ذی‌الحجه سال ۱۰۸۴ ه.ق. در اصفهان کتابت کرده است. این نسخه - که نسخه اساس ما در تصحیح نیز است - در کتابخانه ملک تهران به شماره ۵۲۲۳ موجود است. پسر دیگر وقاری میرزا محمد ربیعا است که شاعر بنابر درخواست او به مطالعه و تصحیح لغات و شرح معنیات نسخه فوق‌الذکر پرداخته است. به نظر می‌رسد میرزا محمد ربیعا، پسر بزرگ‌تر وقاری باشد. در یادداشتی که وقاری ذیل ترقیمه نسخه ملک در سال ۱۰۸۵ ه.ق. نگاشته و برابر با چهل سالگی محمد جعفر است، از پسر دیگرش، میرزا محمد ربیعا به خطاب «المشرف بطواف الحزمین المحترمین» و برخی صفات بزرگ‌منشانه یاد کرده که شاید بتوان این خطاب و صفات را دلیلی بر سن و سال بالاتر او نسبت به دیگر برادرش دانست.

سفرهای شاعر

با بررسی آثار وقاری و اخبار منابع، اشاره‌ای دال بر خارج شدن وقاری از یزد تا سال ۱۰۷۰ ه.ق. یافت نمی‌شود. بنابراین می‌توان پذیرفت شاعر از بدو تولد تا تاریخ مذکور در یزد اقامت داشته است؛ اما اینکه بخش قابل ملاحظه‌ای از دوران پایانی عمرش را در اصفهان گذرانده امری مسلم است و به‌روشنی از آثارش مشخص می‌گردد. در جامع مفیدی که از منابع عصری شاعر محسوب می‌شود و در زمان حیات وقاری تألیف شده

است به مهاجرت او از یزد به اصفهان در سال ۱۰۷۰ ه.ق. اشاره شده است: «در شهر سنه سبعین و الف از بلده بهشت بنیاد یزد هجرت نموده به دارالسلطنه اصفهان شتافت.» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۷) در واقع دوران حیات وقاری را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست و عمده زندگی که در یزد گذشت، و بخش دوم و کوتاه‌تر حیات که در اصفهان به عنوان پایتخت صفویه سپری شد. انگیزه این مهاجرت ظاهراً افزودن بر کمال و جاه و تقرب به دستگاه حکومت یا به گفته خودش «تحصیل آب» بوده است:

بخت و ارون «وقاری» بین که در تحصیل آب

استخوانش سُر مه گشت از خاکمال اصفهان

(نسخه ملک: ۳۵)

او در دوره اقامت در اصفهان سفرهایی به نقاط مختلف داشته، از جمله سفری به قزوین کرده و مدتی هم در این شهر اقامت گزیده و سپس به اصفهان برگشته است:

گریبانم ز یک سو می‌کشد دامانم از یک سو

صفاهان از برای رفتن و قزوین پی ماندن

«وقاری» تا شد از گلزار قزوین باغ جنت را

زیان شکوه، گردیدست بر طرف چمن، سوسن

(نسخه ملک: ۲۹۱)

همچنین سفری به مکه مکرمه و عتبات عالیات داشته است. در مکتوب پنجم از برگ هفتم گلدسته اندیشه که در تهنیت منصب ایالت به یکی از امرای سرحد نوشته اظهار می‌دارد که در حریم کعبه معظمه و عتبات برای آن امیر ازدیاد مراد و اقبال درخواست نموده است: «حقا که در حریم حرم کعبه معظمه زادها الله تکریماً و تعظیماً و در عتبات عرش درجات حضرات، علیٰ مُشْرِفِهَا أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَكْمَلُ التَّسْلِيمَاتِ پیوسته از قاضی الحاجات و واهب السعادات، ازدیاد مراد دولت و اقبال، و امتداد اعتضاد عظمت و اجلال استدعا نموده و زیان مدایح بنیان به دعای اخلاص گشوده...» (وقاری، ۱۵۸:

در قصیده‌ای موسوم به «معراج الاعتقاد» که در منقبت امیرالمومنین علی (ع) سروده، حرم و بارگاه آن حضرت را توصیف کرده است. نوع بیان و توصیف نشان می‌دهد شاعر خود از نزدیک آن را زیارت کرده است:

برای روضه عرش اشتباه او ز نجوم

قضا اساس چراغان فکنده و زوآن،

به گرد هر سر شمعی بسان پروانه

هزار بیش بود در وی از ملک، طیار

چه روزه؟! روزه رضوان نمونه‌ای از وی

گرفته خازن او گلشن ارم را خوار

نسیم او دم عیسی، طیور فوج ملک

رضا و رحمت و غفران و عفو حق، آنهار

بهار فیض ز هر جانبی عبیر فشان

ز سرو شمع عیان گشته هر طرف اشجار

کسی نشان ندهد سرو را ثمر، وین سرو

ترنج‌های قنادیل باشدش اثمار

ز استفاضة نور اندر آن، کف لاله

ز داغ خود کنند اعجاز موسوی اظهار

کند ز عطر نفس، مشکبار بزم امسال

کسی که یک دو نفس بوده در حریمش پار...

(نسخه ملک: ۳۴-۳۵)

در نامه‌ای به میرزا اسماعیل فرزند میرزا معین‌الدین محمد، وزیر فارس از تصمیم خود برای سفر به فارس بعد از سرمای زمستان و معتدل شدن هوا خبر داده است.

(ر.ک. وقاری، ۱۳۸۴: ۹۸-۱۰۰)

در عصر صفویه که شوق و سودای سفر هند در دل هر شاعری و سوسه‌انگیزی می‌کرد، می‌توانست انگیزه وقاری را هم برای سفر به این دیار برانگیزد. از ارتباط او با

برخی رجال سیاسی و حکومتی در هند خبر داریم. وقاری در نامه‌ای که به سید زین‌الدین فرزند قاضی حیدرآباد نوشته از شوق دیدار و اشتیاق ادراک، سخن گفته است. (ر. ک. همان: ۱۰۰) نامه‌ای نیز به ضراب‌باشی هندوستان نوشته است. (ر. ک. همان: ۱۰۲) همچنین یکی از پسران وقاری که پدر او را برای تحصیل دانش به شیراز نزد عموی خود عبدالکریم طبسی فرستاده بود، بدون اذن پدر راهی هندوستان می‌شود و در آنجا به خدمت «نواب دانشمندخان» که خود از ایران به آن دیار رفته بود و با وقاری دوستی و آشنایی داشت، می‌پیوندد. (ر. ک. همان: ۸۶-۸۷) با این حال هیچ اشاره‌ای دال بر سفر قطعی شاعر به هند، در آثار او و اقوال تذکره‌نویسان یافت نمی‌شود. شاید ابیات ذیل، خود نشانی قابل قبول بر نرفتن او به این سرزمین باشد:

ما چشم خود سیه نکنیم از سواد هند این سُرْمه را ز خاک صفاهان گرفته‌ایم
(نسخه ملک: ۲۷۷)

و در مدح یکی از رجال حکومت به نام نَوَاب دانشمندخان - که پیش‌تر ذکرش گذشت - چنین سروده است:

زیبدش گردم ز نند زآینه اسکندری
شد سوادِ آب خضر از مقدمت، هندوستان
بخت و ارون وقاری بین که در تحصیل آب
استخوانش سُرْمه گشت از خاکمالِ اصفهان

(همان: ۱۳۳)

دین و مذهب شاعر

وقاری یزدی، مسلمانی متقی و شیعه‌ای معتقد بود. بیش از ۱۰ قصیده از قصاید او در نعت پیامبر (ص) و منقبت امامان شیعه و معصومین (ع) است. قصیده «وسيلة النجاة» او در ستایش چهارده معصوم از جمله آنها است؛ با مطلع

به صفحه سمنش خامه بدیع رقوم رقم زد از خط ریحان که الجمال یدوم

(همان: ۲۳)

و بیت تَخْلِصِ

دلم چو هاله از آن ماه چارده خون شد برم شکایت جورش به چارده معصوم
(همان: ۲۳)

در این قصیده، پیامبر اکرم (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س) و هر دوازده امام مذهب
شیعه را ستوده است.

شاعر در فضیلت حضرت علی (ع) و جانشینی و خلافت او پس از پیامبر بارها سخن
گفته و گاه برای اثبات این جانشینی به برخی احادیث و روایات استناد می‌کند:

شنیده‌ای «لَعَنَّ اللَّهَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ»؟

ببین ز جیش اُسامه که جسته استدبار؟

که گفته است «سَلُونِي» که گفت «أَقِيلُونِي»؟

میان این دو سخن هست تفرقه بسیار

که سر فدای نبی کرده است روز اُحد؟

که جان نثار نبی کرده است در شب غار؟

که ذوالفقار ز یزدان گرفت و روح قُدُس

که را ستود به «لَا سَيْف» در گه پیکار؟

که گفت «لَوْ كَسِرَتْ لِي وَ سَادَه» غیر علی؟

که یافت خلعت «مِنِّي» ز سید ابرار؟

هر آنکه لاف تماثل بدو زند ماند

به عاجزی که خدایی کند به خلق اظهار

(همان: ۳۵)

عشق و ارادت او به حضرت علی (ع) در جای جای اشعارش متجلی شده است.

طولانی‌ترین قصیده‌اش موسوم به «معراج الاعتقاد» در منقبت آن حضرت است.

همچنین چندین قصیده از سر اخلاص و ارادت در ستایش امام موسی کاظم (ع)، امام

رضا (ع) و حضرت ولی عصر (عج) و دیگر امامان شیعه سروده است. تعدادی از

رباعیات شاعر نیز در منقبت امامان شیعه است. از جمله در ستایش امام جعفر

صادق (ع):

علم و عمل است و صدق و عصمت منظور

شهرت ندهد شمع مزیت را نور

با جعفر صادق نتوانش سنجید

هر چند ابوحنیفه باشد مشهور

(همان: ۳۳۳)

دانش و هنر وقاری

اکثر منابع و تذکره‌هایی که از وقاری گزارشی به دست داده‌اند، وسعت دانش و کمالات وی را ستوده‌اند. او در تحصیل بسیاری از علوم متداول روزگار خود اهتمام ورزیده و در آنها تبخّر یافته بود. مستوفی بافقی در ذکر احوال او می‌گوید: «به کسب علوم دینی و دنیوی و استعداد ظاهری اشتغال ورزیده به درجه کمال رسید.» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۶)

وقاری به عنوان عالمی پرهیزگار و آراسته به مکارم اخلاق و نیز شاعری اهل معرفت در روزگار خود مورد احترام بوده است. نصرآبادی - چنان‌که گذشت - در تذکره خود، شرح حال او را در بخش علما و فضلا آورده است. همچنین در گزارش حال «نجاتی بافقی» ضمن نقل قولی از وقاری، او را «آخوند ملا وقاری» خوانده است. (ر.ک. نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۴۶۵)

وقاری یزدی در شعر و انشاء و عروض و قافیه استاد بود. به عربی تسلط داشت و زبان ترکی را به خوبی می‌شناخت. از اطلاعات نجومی برخوردار بود. در ساختن معما و ماده تاریخ تبخّر داشت. در خوشنویسی مهارت داشت. خطوط مختلف را به زیبایی هرچه تمام‌تر می‌نوشت: «در خط ثلث و نسخ و تعلیق به قلم اعجاز کردار، خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۶) در بیشتر دانش‌ها و هنرهای ذکر شده صاحب رساله یا اثری است که در بخش آثار وقاری به معرفی آنها خواهیم پرداخت. وقاری خود در قصیده‌ای ضمن برشمردن برخی کمالاتش، به استعداد

و جامعیت خود تفاخر کرده است:

منم که منفردم در جهان استعداد
نماند در صدف کون، گوهر هنری
چه از رسوم علوم و چه از فنون خطوط
چه مثنوی چه رباعی چه قطعه چه تاریخ
چه حلّ و عقْدِ معمّا، چه قبض و بسط لغز
دگر ز جنس هنر آنقدر که شخصِ گمان
به جامعیت من مادر زمانه نزاد
که دست قدرت در جیب فطرتم ننهاد
چه از طریقه انشا چه از ره انشاد
چه از غزل چه قصیده کَفّی بِهَا الْأَشْهَاد
چه از مبادی مبدأ چه از مآل معاد
گه شماره آن عاجز آید از تعداد
(نسخه ملک: ۱۱۷)

سخن سنجی و نقدها و داوری های ادبی وقاری

چنانکه گذشت وقاری در دانش های ادبی چون عروض و قافیه و انشاء و بلاغت و شعر و ... استاد بود. این جامعیت ادبی به او قدرت و تبحرِ سنجش سخن و نقّادی کلام بخشیده بود. نقد او در باب کیفیت پیوند لفظ و معنا قابل توجه است. وقاری چون دیگر شاعران سبک هندی به نوآوری در مضمون و غرابت معنا باور دارد و تنها غریب عزیز را «معنی غریب» می داند به شرط آنکه این معنی غریب از «لفظ رسا» برخاسته باشد.

غریبی کیش بود عزّت وقاری معنی است آن هم

گر از لفظ رسای نکته پرور در وطن باشد

(همان: ۲۰۲)

در حقیقت غرابت معنا را چنانچه موجب اخلال در معنا شود نمی پذیرد و آوردن مضامین باریک و دورپردازی خیال را آنگونه که از دلالت های لفظی دور افتد و جز با توجیه و تأویل قابل فهم نباشد یعنی شیوه شاعران «طرز خیال» سبک هندی چون بیدل لاهوری و اسیر شهرستانی و نظایر آنها را نمی پسندد. این نگاه، او را در گروه شاعران سبک اصفهانی و پیروان صائب قرار می دهد. وقاری غزلی دارد که در آن دیدگاه خود را در باب پیوند معنا و لفظ بیان می کند و می تواند در نقد سبک شعر عصر صفوی مهم باشد:

کوتاه مساز بر قدِ معنی لباس لفظ
تا بیت ارتفاع ندید از اساس لفظ
روشن چراغ معنی اش از اقتباس لفظ
آن را که دارد از ره اندیشه پاس لفظ
بگذر ز استعاره دور از قیاس لفظ
رنگ لطافت از رخ معنی، هراس لفظ
پیچیده‌ای بر اطلس معنی پلاس لفظ
معنی چو سامری رمد از «لامساس» لفظ
از بس دروده‌ایم وقاری ز داس لفظ
(همان: ص ۲۴۷-۲۴۸)

معنی غریب جوی ولی روشناس لفظ
کرسی نشین عرش نشد معنی بلند
پرتو مجوز شمع زبان گر نمی شود
درج سخن ز گوهر معنی تهی نشد
قیمت‌فزای گوهر معنی برهنگی است
از لفظ هولناک حذر کن که می برد
از تیره گیل که کرد قفس عنذلیب را
حقاً که در سخن ید بیضا نموده‌ای
مه خوشه‌چین خرمن معنی نموده‌ایم

دیگر، داوری او در باب لفظ «شکسته» یا «نشسته» در این بیت معروف حافظ است:

کشتی نشسته / شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

ظاهراً گروهی از حکیم «نزاری قهستانی» استفسار کرده بودند و او لفظ «شکسته» را
ترجیح داده بود؛ اما وقاری نظر حکیم نزاری را به نقد می‌کشد و داوری خود را ارائه
می‌کند:

خود را ز شعر فهمی رسوا مکن خدا را
سودی ندارد این باد کشتی شکسته‌ها را
لفظ شکسته اینجا نباید درست یارا
نسبت ضرور باشد لفظ سخن سرا را
باد «ازجعی» شناسیم بشناس آشنا را
(نسخه ملک: ۱۶۱-۱۶۲)

ای حضرت نزاری بشنو تو از وقاری
کشتی نشسته خواهد از باد شرطه یاری
دیگر که اهل معنی دارند پاس نسبت
«برخیز» را «نشستن» باید که در بر افتد
کشتی وجود ما شد کشتی نشسته ماییم

همچنین وقاری به جهت جامعیت ادبی و کمالات اخلاقی و معنوی در بین برخی
شاعران هم‌روزگار خود وجهه و اعتبار درخوری یافته بود، آن‌چنان که مقام استادی او را
پذیرفته و داوری و اصلاح اشعار خود را به او می‌سپردند. محمد هادی ابن حاجی

حبیب‌الله کاشانی مشهور به شیخ رمزی از شعرای نیمه دوم قرن یازدهم هجری است که در مقدمه دیوان خود به نکات قابل توجهی در باب ملازمت خود با وقاری یزدی - که او را استاد و پیر خود دانسته - و اصلاح اشعارش به دست او اشاره می‌کند. در اینجا عین مطلب را به نقل از کتاب تاریخ فرهنگی یزد می‌آوریم: «در سنه هزار و هفتاد و هشت در دارالسلطنه اصفهان، طالع فیروز مدد نموده به شرف ملازمت مجموعه کمالات صوری و معنوی، جهان دانش و علم و فضیلت و تقوی اعنی مولانا محمد امین وقاری یزدی سلمه الله رسیده، بحری دیدم از لالی معرفت موج زن، مردی یافتم بی نظیر در هر فن، چنانچه از عالم الهام این غزل در مدح آن عالی مقدار بر زبان شوق این خاکسار جاری شده، غزل:

خورشید آسمان معانی وقاری است	زیست ده جهان معانی وقاری است
افسردگی به جنت طبعش نبرده راه	گلزار بی خزان معانی وقاری است
سرسبزی قلمرو معنی ازو بود	نیسان در فشان معانی وقاری است
آب حیات علم به جوی سخن ازوست	هوش و دل و روان معانی وقاری است
بر آب و رنگ قدر سخن فضل او فزود	تمکین علم و شان معانی وقاری است
استاد و پیر و صاحب رمزی ز روی لطف	بی گفتگو به جان معانی وقاری است

دست انابت به دامن لطف عمیم او زده، نقد ناقص عیار وجود بی نمود خود را به اکسیر تربیت التفات او رساندم. اگرچه آنچه شرط و لازمه شاگردی و مریدی است از کمترین سر نمی‌زد؛ اما آن یگانه بلندمقدار و آن روشندل نیکوشعار از روی توجهات بی اندازه در مراتب استادی و بنده‌نوازی دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی نمود. هر روز از فیض صحبت کیمیا اثر و تربیت او دری از عالم معنی بر روی جان می‌گشود و هر دم شاهد خیالی در دشتستان دل چهره می نمود. اکثری از اوقات، سخنان شکسته بسته خود را به خدمت آن مهر سپهر فضل و کمال گذرانید، او نیز بزرگانه در مقام حک و اصلاح، کوچک دلی و توجهات بی اندازه می نمود تا آنکه بعد از پنج سال در سنه [هزار و] هشتاد و یک به فضل و عنایت ربانی ده هزار بیت از نظم و نثر نتایج افکار دیوان ساخته، یادگاری از برای احباب پرداخت.» (دیباچه نسخه خطی دیوان رمزی کاشانی، به نقل از

استادان وقاری

یقیناً با توجه به وسعت دانش و کمالات وقاری - که پیش‌تر از آن سخن گفتیم - وی از محضر استادان بزرگی بهره‌مند شده است. مولانا محمد صادق یزدی یکی از آنهاست. وقاری از او با احترام و تجلیل بسیار و با القابی چون «قدوة العلماء العظام»، «زبدة الفضلاء الکرام»، «علّامی قمقامی مقتدی الانامی» و نظایر آن یاد کرده است. از مجموعه نامه‌های وقاری در گلدسته اندیشه، شش نامه خطاب به همین استاد است. در عنوان این نامه‌ها عمدتاً خطاب «علّامی فهّامی استادی» را به کار برده است و مضمون کلی آنها، بیشتر عرض ازادت و اشتیاق به استاد خود و شکایت از دوری و آرزوی دیدار اوست. یک معماً هم به نام او ساخته است. یکی از قصاید وقاری هم در ستایش استادش محمد صادق یزدی است با مطلع

دل مرا شد لاله‌سان داغ، از غم آن بی وفا

سوخت جانم زود رنجی‌های آن دیر آشنا

در این قصیده او را پیر و مرشد خود خوانده است:

قبله من، مرشد من، پیر من، استاد من

ای که از علمت علم گشتم به عالم، در غنا

همچنین شاعر در رثای استاد خود قصیده‌ای کوتاه با مطلع

تیره شد بزم خرد شمع اولوالالباب کو روشنی‌بخش چراغ دیده احباب کو

سروده و در پایان، ماده تاریخ وفات او را چنین ذکر کرده است:

قدسیان تاریخ فوتش خواستند از عقل گفت

من کجا و فکر تاریخش مرا اسباب کو

دامن محراب را از کف وقاری داد و گفت

«رکن مسجد زیب منبر صاحب محراب کو»

در نسخه، انتهای مصرع تاریخ، سال ۱۰۶۴ به عنوان سال فوت مولانا محمد صادق درج

شده است.

و بار دیگر در یک رباعی، ماده تاریخ وفات استادش را آورده است:

استاد من آن ماصدق صدق و سداد آن منبع علم و معدن خلق و وداد
چون نخل قدش فتاد در تاریخش پیر خردم ستون دین گفت فتاد
در پایان این رباعی هم سال ۱۰۶۴ درج شده است.

سال وفات او در دانشنامه مشاهیر یزد ۱۰۶۳ ه.ق. ثبت شده و در ادامه آمده است: «مولانا محمد صادق یزدی، عالم دینی سده یازدهم ه.ق. مؤلف جامع مفیدی وی را جامع علوم عقلی و نقلی، فقیه، محدث، پرهیزگار دانسته و آورده است شهرت او در آن روزگار فراگیر شده بود. یزدی مدت چهل سال از حاکم وقت، سالانه معادل هزار تومان به صورت نقدی و جنسی دریافت می کرد تا میان مستمندان تقسیم کند. برادر او محمدباقر یزدی، نیز در شمار عالمان دینی و مجتهدان یزد بود.» (کاظمینی، ج ۲: ۱۳۳۰)

از دیگر استادان وقاری، مولانا محمدباقر یزدی است. از مجموع نامه های وقاری دو نامه خطاب به اوست. در عنوان این نامه ها از استاد خود با القاب «قبلة الافاضل» و «افضل المتقدمین و المتأخرین» یاد کرده و او را «علّامی استادی» خطاب کرده است. یک معماً هم به نام او ساخته است. در بین ماده تاریخ های دیوانش یک ماده تاریخ هم در وفات محمدباقر یزدی است که برابر با سال ۱۰۶۱ ه.ق. می باشد. بعید نیست - با توجه به القابی که وقاری به استادش داده - همان مولانا محمدباقر یزدی ریاضیدان و منجم مشهور عهد صفوی در سده یازدهم ه.ق. باشد که ظاهراً از عالمان دینی هم به شمار می رفته است. و تا سال ۱۰۴۱ ه.ق. و احتمالاً تا بخشی از نیمه دوم سده یازدهم را درک کرده است. اثر معروف او در ریاضی، عیون الحساب است. نوه هم نام خودش محمدباقر بن محمدحسن نیز ریاضیدان بوده و کتاب نیای خود را شرح کرده و آن را کفایة الالباب فی شرح مشکلات عیون الحساب نامیده و به نام شاه سلطان حسین تمام کرده است (ر.ک. صفاء، ج ۱/۵: ۳۴۸-۳۴۹)

استاد دیگرش مولانا خلیل قزوینی است که وقاری یکی از نامه های خود را با خطاب «علّامی فهّامی استادی» به او نوشته است. ملا خلیل بن غازی قزوینی از علمای بزرگ و

از متکلمان اصولی عصر صفوی در سده یازدهم است. وی جامع علوم و بزرگواری دقیق‌النظر و صاحب اندیشه‌ای قوی و از شاگردان شیخ بهایی، میرداماد، ملا حاج حسین یزدی و ملا حاج محمود رنانی بود. در سن سی‌سالگی در زمان وزارت خلیفه سلطان، تولیت آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم و نیز تدریس آنجا را به عهده داشت. وی یکی از علمایی است که نماز جمعه را در عصر غیبت حرام دانسته و منکر آن بوده است. ملا خلیل در سوم رمضان سال ۱۰۰۱ ه.ق. در قزوین به دنیا آمده و در سال ۱۰۸۹ ه.ق. در همین شهر بدرود حیات گفته و در مدرسه خودش به خاک سپرده شده است. از آثار اوست: الصافی فی شرح کافی، حاشیه عده اصول شیخ طوسی معروف به شرح عده که ناتمام مانده است. همچنین رساله نجفیه و رساله قمیه (ر.ک. افندی، ج ۲: ۲۲۹۲-۲۹۸)

برخی منابع، او را از شاگردان شیخ بهایی دانسته‌اند. در دانشنامه مشاهیر یزد آمده است: «وقاری از شاگردان شیخ بهایی بود و در سال ۱۰۱۴ ه.ق. کتاب‌های مفتاح الفلاح، الوجیزة فی الدرایة و الاثنی عشریة فی الصلوة را نزد استاد خود به پایان رساند و از او اجازه روایت دریافت کرد.» (کاظمین، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۶۴۶) صحت این نقل بسیار بعید به نظر می‌آید و از چند منظر قابل نقد است: نخست اینکه وقاری به هر شکل چه در منشآت خود و چه در اشعارش از اساتید خود نام برده و از آنها به نیکی و احترام یاد کرده است؛ حتی نام بسیاری از افراد کم‌نشان را هم بنا بر اقتضا آورده است؛ بنابراین یادکردن از استاد بزرگی چون شیخ بهایی که اتفاقاً اجازه روایت خود را هم از او دریافت کرده باشد؛ دور از ذهن است. دوم اینکه وقاری - بنا بر تحلیلی که در بخش سفرهای او آورده شد - تا سال ۱۰۷۰ ه.ق. در یزد اقامت داشته، بنابراین اتمام تحصیلات در سال ۱۰۱۴ ه.ق. و دریافت اجازه روایت از شیخ بهایی که در اصفهان بوده و در سال ۱۰۳۱ ه.ق. درگذشته است؛ پذیرفتنی نیست. و سوم - چنان‌که پیش‌تر استناد کردیم - تولد وقاری بایستی در ربع اول سده یازدهم ه.ق. اتفاق افتاده باشد از این روی در سال مذکور یعنی ۱۰۱۴ ه.ق. یا هنوز وقاری به دنیا نیامده یا اگر هم متولد شده در دوره کودکی یا نوجوانی بسر می‌برده است.

شاعران هم‌روزگار

مشهورترین شاعر هم‌روزگار وقاری که بین آنها ارتباط و مراوده بوده است، میرزا محمدعلی صائب تبریزی است. در منشآت وقاری به نام گلدسته اندیشه، نامه‌ای با این عنوان آمده است: «به ملک الشعرايي، افصح المتكلمين ميرزا محمدعلی صائب نوشته شد» در بخشی از این نامه که با تجلیل از صائب و تمجید از سخنش همراه است، آمده: «وجود فايض الجود آن طوطی شیرین زبان شکرستان نکته‌پروری و عندلیب عذب اللسان گلستان سخنوری، آن خسرو اقلیم بلاغت و قهرمان ممالک فصاحت، آن که زبانِ قلم عطاردنشان دبیرستان فصاحت از توصیف رای صواب‌نمایش قاصر و قلم زبان نغمه‌سرایان گلستان بلاغت از تعریف ملاحظه کلام حقیقت‌انجامش کاسر است، اعنی سبحان [سحبان] الزماني ملک الشعرايي، مهبط فيوضات الهی و فتوحات نامتناهی بوده، أَنَا فَأَنَا وَ لِحِطَّةٍ فَلِحِطَّةٍ عَارِجٍ مَعَارِجِ كِمَالَاتِ صُورِي وَ مَعْنُوِي بَاد.» (وقاری، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۶) در ادامه نویسنده اشتیاق خود را برای دیدار یادآور شده و درخواست دعا نموده و از بجا آوردن تشکر بابت دعا به هنگام شرف ملاقات سخن گفته است. این دوستی و مراوده صمیمی تا زمان فوت صائب ادامه داشته است. وقاری از مرگ صائب بسیار متأثر شده و قطعه‌ای سوزناک در سوگ او سروده است. ابیات پایانی این قطعه که در واقع ماده تاریخ وفات صائب بوده متأسفانه در نسخه نیست تا سال فوت صائب را که بین سال‌های ۱۰۸۱ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ ه.ق. مختلف ذکر کرده‌اند؛ از زبان دوستی مطمئن و منبعی موثق داشته باشیم. برخی ابیات این قطعه را ذکر می‌کنیم:

آه از این فیروزه‌منظر، داد از این زرینه کاخ

کز گیل و خشت غمش افراخت معمار قضا

وسمه ابروی طاقش لیس فی الدنیا ثبوت

سرمه چشم رواقش انما الدنیا فنا

یک یک از هم صحبتان رفت از کفم چون برگ گل

غنچه‌سانم دل پر از خون تو به توی و لا به لا...

می‌زند گلبانگ آتشبارم آتش در چمن

گر چه همچون ناله عشاق افتاد از نوا

گر ز تأثیرش پَرَد رنگ از رخ گل دور نیست
نالهُ هر بلبلِ کز هم صغیر افتد جدا
کیمیاگر قیمت اکسیر می داند که چیست
شد مرا قفلِ زبان، لب بستگی صایبا...

(نسخه مرعشی، برگ ۴۳ و ۴۴)

از دیگر شاعران هم‌روزگار وقاری که بینشان ارتباط و مکاتبه وجود داشته، محمدابراهیم سالک قزوینی است.^۱ چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم؛ وقاری سفری به قزوین داشته و مدتی در این شهر اقامت گزیده و چنین می‌نماید که با سالک هم دیدار داشته است:

گریبانم ز یک‌سو می‌کشد دامانم از یک‌سو
صفاهان از برای رفتن و قزوین پی ماندن
از آن قزوین نگنجد در حصار پوست چون غنچه
که چون سالک خوش‌الحان عندیبی دارد آن گلشن
وقاری تا شد از گلزار قزوین باغ جنت را
زبان شکوه گردیدست بر طرف چمن سوسن

(نسخه ملک، ۲۹۱-۲۹۲)

۱. محمد ابراهیم قزوینی، متخلص به سالک از شاعران مشهور سده یازدهم هجری است. وی در مثنوی محیط کوین که به نظم آورده است، شرح احوال خود را به تفصیل باز نموده. در جوانی از راه تبریز به بغداد شد و به زیارت عتبات عالیات مشرف آمد و در مراجعت از راه همدان به قزوین بازگشت. آنگاه پیش از چهل سالگی از راه اصفهان و شیراز به هندوستان کشید. در اصفهان با جلال اسیر (متوفی ۱۰۴۹) معاشرت کرد. نصرآبادی او را در خانه اسیر بدیده است. سالک در هند صحبت طالب و کلیم و حاج محمدخان قدسی را دریافته و با آنها مشاعره‌ها کرده و چندی رفاقت مهابت‌خان داشته و بعد مدتی به دکن رفته و سپس با مالی کرماند به وطن بازگشته است. چون خویشان به اموالش درازدستی کردند، لاعلاج دیگر بار به هند شد و پس از روزگاری کامیاب به قزوین بازگشت و در آنجا درگذشت. سال وفات سالک معلوم نیست... درگذشتش زودتر از سال ۱۰۸۴ ه.ق. و دیرتر از ۱۰۹۲ ه.ق. نبوده است. (آذر، ج ۳: ۱۱۶۹).

یکی از نامه‌های وقاری هم خطاب به سالک قزوینی است. در عنوان این نامه او را «أَمَلِحُ الْمُتَكَلِّمِينَ» خوانده است. از متن نامه برمی‌آید که سالک، سفری به اصفهان داشته و وقاری از شنیدن خبر این سفر اظهار مسرت نموده و از خداوند توفیق دیدار قریب الوقوع او را آرزو کرده است: «زبان قلم را یارای تقریر و قلم زبان را قدرت تحریر عُشرِ عشیرِ بهجت و مسرتی که از استماع مژدهٔ قدم فرخ لزوم و ورود فایض الجود آن طوطی شیرین شکر شکرستان فصاحت و عندلیب خوش الحان گلستان ملاحظت... اعنی سالک مسالک حقیقت و ذاهب مذاهب طریقت، عارج معارج کمالات صوری و معنوی و صاعد مصاد مرادات دنیوی و اخروی روی نموده نیست... مأمول از واهب السؤل آنکه ذات حمیده را از قاطبهٔ بلیات محفوظ داشته، نیل مواصلت مستلزم المسرت، عمّا قریب مرزوق سازد.» (وقاری، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۷)

مجدا اسماعیل منصف تهرانی^۱ هم از شاعران سدهٔ یازدهم ه.ق. است که وقاری با او در ارتباط بوده است و از او با احترام بسیار یاد کرده است. از جمله نامه‌هایی که وقاری به «افاضل و اعالی» نوشته یکی هم خطاب به منصف تهرانی است. در این نامه پس از ستایش و تمجید از شاعر و شعرش، درد فراق و آتش اشتیاق خود را یادآور شده و در پایان درخواست دعا نموده است. بخشی از نامه چنین است: «ابد الأبدی سپهر تمجید به مجد کوکب رخشان و نور اختر درخشان حضرت سبحان [سبحان] الزمانی، غواص بحار زخار معانی... اعنی مجدا اسماعیلای منصف، ممجد باد و منور، و از هیجان غبار آلام ایام، گرد کدورت بر آینهٔ ضمیر سبزش منشیناد. مخلصان امید گاهها، از تلاطم امواج بحار فراق چه گویم؟ و از تراکم نوایر آتش اشتیاق چه شرح دهم؟...» (همان: ۹۷)

رمزی کاشانی از شاعران نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری نیز، با وقاری در ارتباط بوده است و او را نه تنها استاد شعر و ادب؛ بلکه پیر طریقت و معلم اخلاق خود دانسته است.

۱. اصلش از ولایت شیراز است؛ اما چون در طهران بسیار بوده به طهرانی مشهور است. خوش طبیعت است. پدرش شمس‌نام داشته، که در علم سیاق بی‌مثل بوده. اولاد او حضرت مجدا اسماعیل «منصف» و «مقیم» و «شریفا» و همگی خوش طبیعت بودند. غرض که مرد درویش ملایمی است. مدتی در هند بود، بعد از آن به وطن آمده، مدارش از تجارت می‌گذرد. (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۳۷۶).

یکی از معماهای وقاری به نام «رمزی» ساخته شده که احتمالاً به همین رمزی کاشانی نظر داشته است. درباره ارتباط رمزی و وقاری پیش‌تر در بخش «سخن‌سنجی و نقدها و داوری‌های ادبی وقاری» سخن گفته شد.

در سده یازدهم که دوره رواج سبک هندی است. شاعران بسیاری در ایران و اقصی نقاط حوزه فرهنگی زبان فارسی از جمله شبه‌قاره هند ظهور کرده‌اند. صائب تبریزی و سالک قزوینی و منصف تهرانی و رمزی کاشانی در زمره شاعرانی هستند که وقاری با آنها ارتباط و مکاتبه و احیاناً دیدار و گفتگو داشته است، شاید با سخنوران دیگری نیز در ارتباط بوده اما مدرکی دال بر ارتباط او با دیگر سخنوران هم‌روزگارش چه در آثار خودش و چه سایر منابع تحقیق شده، یافت نشد.

ممدوحان شاعر

بخشی از قصاید وقاری به مدح شاهان، وزیران و رجال حکومتی هم‌روزگارش و... اختصاص یافته است. تعدادی از ماده تاریخ‌های دیوان او نیز، علاوه بر ستایش، در ذکر تاریخ پادشاهی یا وزارت یا دیگر رویدادهای سیاسی عصر صفوی است که از جنبه تاریخی می‌تواند اهمیت داشته باشد. در اینجا به معرفی ممدوحان وقاری در قصاید او می‌پردازیم.

شاه عباس دوم

فرزند شاه صفی در ده سالگی به جای پدر نشست. (۱۰۵۲ ق). وی ۲۵ سال پادشاهی کرد. بعد از شاه اسماعیل و شاه عباس بزرگ بهترین پادشاه صفوی بود. در زمان او عدالت و آسایش وجود داشت. کاخ عالی قاپو و عمارت چهل ستون در اصفهان، در زمان او ساخته شده، شاه عباس دوم در ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۰۷۷ هجری قمری هنگام عزیمت از مازندران به خراسان در اثر بیماری خوره در یکی از آبادی‌های دامغان وفات یافت و جسدش به قم حمل گردید. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۴۳۸) وقاری یک ماده تاریخ در ذکر سال جلوس و دو قصیده در مدح او سروده است.